

خاطراتی از جانباز شهید مجید نور تقی به روایت یکی از دوستان شهید

جانبازی در تفحص خیر عظیم حاج مجید بود

■ علیرضا محمدی
بیشتر مطلبی در خصوص جانباز شهید حاج مجید نور تقی منتشر کردیم. وی از رزمندگان دفاع مقدس و یکی از بسیجی‌های فعال جنوب شهر تهران بود که با وجود جانبازی، در دهه ۷۰ در جریان تفحص پیکر شهدا شرکت کرد و در این مسیر نیز مجدداً به مقام جانبازی نائل آمد. حجاج مجید در اربعین سال ۹۱ بر اثر عوارض جانبازی به شهادت رسید اما یاد و نام او در بین اهالی و بسیجی‌های جنوب غرب تهران همچنان زنده است. بعد از انتشار مطلبی در خصوص ایشان بود که حسن مقاری، برادر شهید حسین مقاری با ما تماس گرفت و خاطراتی از دوران حضور شهید نور تقی در تفحص پیکر شهدا برایمان تعریف کرد. خاطراتی که هم از حیث دانستن از شهید نور تقی و هم از حیث درک حال و هوای تفحص پیکر شهیدا جالب و شنیدنی است. روایت‌های هم‌رزم شهید نور تقی را پیش‌رو دارید.

■ دوستی با شهدا

حاج مجید نور تقی بچه محلمان بود. دوران دفاع مقدس، شهید نورتی با برادرم شهید حسین مقاری دوست و هم‌رزم بود و بعد از جنگ هم فرماندهی و استادی ما را در پایگاه بسیج شهید عبدالهادی برعهده داشت. ایشان با روحیات خاصش جوان‌های زیادی را جذب پایگاه و بسیج کرد و باعث عاقبت بخیری خیلی‌ها شد. از طرفی سعی می‌کرد دوستان نزدیک خودش را از آدم‌های ناب و خالص انتخاب کند. خرداد سال ۱۳۷۶ از زحمت خیلی زیاد موفق شدیم با چند نفر از رفقای مسجد و پایگاه به تفحص برویم. چند روز قبل از ما آقا مجید هم رفته بود. آن موقع بچه‌های تفحص در منطقه طلائی‌ه کار می‌کردند. غیر از ما تیم‌های دیگری هم از بچه‌های لشکر ۲۷ تهران، لیشکر ۱۴ اصفهان و لشکر عاشوری تبریز در منطقه بودند. با روحیه‌ای که آقا مجید داشت خیلی زود با سایر گروه‌ها به خصوص فرماندهانشان ارتباط صمیمی برقرار کرد. با اینکه تقریباً با هم رفته بودیم و او قبل بچه‌های سایر تیم‌ها را نمی‌شناختم، ولی دوستی آقا مجید با مسئولان سایر گروه‌های تفحص روز به روز بیشتر می‌شد. چهره‌هایی که بعداً چند نفر با آنها به شهادت رسیدند. انگار شهید نور تقی می‌دانست دوستانش را از بین چه کسانی انتخاب کند. افرادی مثل شهید علی محمودوند و شهید مجید بازوکی از لشکر ۲۷ و شهید علیرضا غلامی از اصفهان که کمی بعد همگی از شهدای تفحص شدند.

■ دوست

در میان دوستانی که حاج مجید در منطقه انتخاب کرده بود، سرهنگ غلامی فرمانده تفحص لشکر ۱۴ آدم معنوی و خاصی بود. ایشان با قرآن انس داشت و هر وقت تلویزیون برنام‌های پخش می‌کرد و در آن خنم هنر پیشه‌ای بود، چشم‌هایش را می‌بست تا حتی از تلویزیون چشمش به نامحرم نیفتد. (این مورد را خودم شاهد بودم) برادر غلامی همان ایام تفحص دو خواب دیده بود که فقط برای حاج مجید تعریف کرده بود. بعداً شهید نور تقی این دو خواب را برای من تعریف کرد. شهید غلامی گفته بود در خواب همراه عدای از دوستانش در یک باغ پر از گل بودند. هیچ کدام از دوستانش موفق به چیدن گل نمی‌شوند

جز او که به راحتی گلسی را می‌چیند. خیلی طول نکشید که این خواب با شهادت غلامی تعبیر شد.

شهید حسین صابری هم از دیگر دوستان شهید نور تقی بود. صابری مسئول لجستیک کمیته تفحص بود. دو برادرش به نام‌های حسن و عباس به شهادت رسیده بودند. حسن سال ۶۶ در عملیات بیت‌المقدس و ۲ سال ۷۵ حین تفحص پیکر شهدا در فکه آسمانی شده بود.

■ استخاره عجیب

معمولاً بعد از چند روز کار در منطقه، بچه‌ها برای استحمام و تلفن به خانواده و سایر امور شخصی به مقر اهواز می‌رفتند و دوباره برمی‌گشتند. یک روز که در مقر اهواز با رفقا نشستیم بودیم، آقا مجید به من گفت بروم از سرهنگ غلامی استخاره بگیرم. تأکید هم کرد که استخاره را برای او می‌خواهم. قبلاً گفته بودم شهید غلامی با قرآن انس بسیاری داشت و استخاره‌هایش رد خور نداشت. این توانایی را از تلاوت‌های مداوم قرآن و خودش‌ری به دست آورده بود. خودش می‌گفت هر روز بعد از نماز صبح یک ساعت و در طول روز قرآن می‌خواند. خلاصه یک جلد قرآن بر دانشتم و به شهید غلامی دادم تا استخاره بگیرد. قرآن را برگرفت و چیزهایی زیر لب گفت و بعد قرآن را باز کرد. طولی نکشید با تعجب زل زد توی چشم‌هایم. من که از نگاهش فهمیده بودم می‌خواهد حرف مهمی بزند، با اینکه آقا مجید گفته بود نگویم

استخاره برای اوست، بی‌اختیار گفته به خدا استخاره مال خودم نیست، مال آقا مجید. سرهنگ غلامی با صدای آرام ولی هیجانی گفت به زودی هدیه بزرگی بهت میرسه. بعد دستانتش را بالا گرفت و ادامه داد، دو دستی بگیرش...

■ روزه در هوای گرم

مدتی فکرم مشغول بود. دوست داشتم بدانم حاج مجید چه نیتی داشت که استخاره‌اش باعث شده بود آدمی مثل شهید غلامی آنطور از جواب استخاره ایشان تعجب کند. دوباره به طلائی‌ه برگشتم اما حال و هوای حاج مجید عوض شده بود. با روحیه شوخ طبعی که داشت اجازه نمی‌داد کسی از حال درونی‌اش مطلع شود، اما گاهی که شهید گمنامی تفحص



از سمت چپ نفر دوم حسن مقاری، نفر سوم شهید نور تقی

سرهنگ غلامی فقط بخشی از یک ریه‌اش کار می‌کرد و همیشه در ماشینش اکسیژن داشت. یک روز در از تلاوت‌های مداوم قرآن و خودش‌ری به دست آورده بود. خودش می‌گفت هر روز بعد از نماز صبح یک ساعت و در طول روز قرآن می‌خواند. خلاصه یک جلد قرآن برداشتم و به شهید غلامی دادم تا استخاره بگیرد. قرآن را برگرفت و خا کریز مقابل اشاره کرد و گفت: «بچه‌های من زیر همین خاک‌ریزها نمی‌خواهی به خانه‌تان بروی؟ چند سال در جنگ بودی و حالا هم در تفحصی. با دست به خاک‌ریز مقابل اشاره کرد و گفت: «بچه‌های من زیر همین خاک‌ریزها خوابیده‌اند. تا آنها را پیدا نکنم و تحویل مادرهایشان ندهم، نمی‌روم.»



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۸۱

تا مراتب ناراحتی‌مان را به اطلاعشان حرفی نزد و فقط خندید. انگار قول و قرارهایشان را قبلاً گذاشته بودند. اینجا بود که حاجی فاصله خودش را سا ما زیاد کرد. آن همه ما به همان چیزی رسیدیم که استحقاقش را داشتیم. فرق است بین کسی که هدفش تفریح است یا کسی که با کار سخت دلش را صاف می‌کند و می‌خواهد به مرتبه‌ای برسد. قضیه حاج مجید با ما فرق داشت که توانست با خودروی راهبان شهادت برود...

ظهر روز بعد یکی از بچه‌ها از مقر اهواز آمد و خبر حادثه‌ای را آورد. گفت گویا در فکه یک مین منفجر شده و چند نفر به شهادت رسیده بودند. آن موقع وسایل ارتباط جمعی کم بود. سریع جمع کردیم و به اهواز رفتیم. سرهنگ غلامی همانطور که خواب دیده و برای آقا مجید تعریف کرده بود، گل را چیده به شهادت رسیده بود. او فقط بخشی از یک ریه‌اش کار می‌کرد و همیشه در ماشینش اکسیژن داشت. آرام صحبت می‌کرد و آرام راه می‌رفت. یک روز در طلائی‌ه به او گفتم جناب سرهنگ شما نمی‌خواهی به خانه‌تان بروی؟ چند سال در جنگ بودی و حالا هم در تفحصی. با دست به خاک‌ریز مقابل اشاره کرد و گفت: «بچه‌های من زیر همین خاک‌ریزها خوابیده‌اند. تا آنها را پیدا نکنم و تحویل مادرهایشان ندهم، نمی‌روم.»

از طرف بنیاد قرار بود که سه ماه دیگر او را برای درمان به آلمان اعزام کنند ولی شهید غلامی حاضر نشد خرجی روی دست بیت‌المان بگذارد. ماند و عاقبت ترکش مین دقیقاً به همان قسمت ریه که سالم مانده بود خورد و او به حالت سجده به شهادت رسید. نفر دوم حسین صابری بود که یک دست و هر دو پایش قطع شده بود. خانواده شهید صابری سه پسر داشتند که هر سه به شهادت رسیدند.

موضوع از این قرار بود که این عزیزان در فکه به مقتل شهید عباس صابری می‌روند تا فاتحه‌های بخوانند که ناگهان یک مین الومر عمل می‌کند و این حادثه رخ می‌دهد. در این حادثه سه نفر مجروح می‌شوند که یکی از آنها آقا مجید بود، چپش هم به شدت آسیب می‌بیند. فاصله‌اش تا شهادت فقط یک قدم بود...

■ راز استخاره

حال حجاج مجید که بهتر شد از او موضوع استخاره را پرسیدیم. گفت مشکلی در تهران پیش آمده بود که باید حتماً بروی گشتم. (موضوع را به من گفت. واقعاً مسئله مهمی نبود و اگر هر کس جز او بود به سرعت به تهران بروی گشت) اما آقا مجید که عادت داشت برای هر کاری استخاره بگیرد، از من می‌خواهد که برای رفتنش از شهید غلامی استخاره شب‌های عملیات. با این تفاوت که این بار قرار نبود ما جایی برویم. غلامی و صابری آمده بودند فقط حاج مجید را با خودش‌ان به فکه ببرند. اصراً کردیم همراهشان برویم اما قبول نکردند. بیشتر اصرارمان به دلیل این بود که همراه حاج مجید باشیم ولی مؤثر واقع نشد. جوان بودیم و غرورمان هم اجازه نداد بیشتر اصرار کنیم. پیش خودمان گفتمیم فکه هم یک‌جا از مناطق عملیاتی است مثل طلائی‌ه که ما در آن هستیم. چرا باید اصرار کنیم و... اینها رفتند.

■ خبر شهادت

آن شب ناراحت بودیم که چرا ما را همراه خودشان برند. به حاج مجید هم گفتمیم

گزارش



گزارشی از گلزار شهدای منطقه ابوذر و گفت‌وگو با یک رزمنده اعزام به عملیات مرصاد با وانت میوه فروشی

■ فریده موسوی

در زیارت‌نگاه شهدای منطقه ابوذر (فلاح) گاه می‌توان رزمنندگان و یادگارهای دوران دفاع مقدس را یافت و دقایقی رسیده بودند. آن موقع وسایل ارتباط جمعی کم بود. سریع جمع کردیم و به اهواز رفتیم. سرهنگ غلامی همانطور که خواب دیده و برای آقا مجید تعریف کرده بود، گل را چیده به شهادت رسیده بود. او فقط بخشی از یک ریه‌اش کار می‌کرد و همیشه در ماشینش اکسیژن داشت. آرام صحبت می‌کرد و آرام راه می‌رفت. یک روز در طلائی‌ه به او گفتم جناب سرهنگ شما نمی‌خواهی به خانه‌تان بروی؟ چند سال در جنگ بودی و حالا هم در تفحصی. با دست به خاک‌ریز مقابل اشاره کرد و گفت: «بچه‌های من زیر همین خاک‌ریزها خوابیده‌اند. تا آنها را پیدا نکنم و تحویل مادرهایشان ندهم، نمی‌روم.»

از طرف بنیاد قرار بود که سه ماه دیگر او را برای درمان به آلمان اعزام کنند ولی شهید غلامی حاضر نشد خرجی روی دست بیت‌المان بگذارد. ماند و عاقبت ترکش مین دقیقاً به همان قسمت ریه که سالم مانده بود خورد و او به حالت سجده به شهادت رسید. نفر دوم حسین صابری بود که یک دست و هر دو پایش قطع شده بود. خانواده شهید صابری سه پسر داشتند که هر سه به شهادت رسیدند.

موضوع از این قرار بود که این عزیزان در فکه به مقتل شهید عباس صابری می‌روند تا فاتحه‌های بخوانند که ناگهان یک مین الومر عمل می‌کند و این حادثه رخ می‌دهد. در این حادثه سه نفر مجروح می‌شوند که یکی از آنها آقا مجید بود، چپش هم به شدت آسیب می‌بیند. فاصله‌اش تا شهادت فقط یک قدم بود...



اواخر جنگ، شا‌ه‌های بسیاری مطرح می‌شد که باعث دل‌سردی مردم و بچه‌های رزمنده می‌شد. مثلاً می‌گفتند مذاکرات صلح در خفانجام می‌شود و رفتن و رفتن بچه‌های یای کار جنگ زمانی خورد که شبه اولیه سال ۶۷ بود که خبر رسید فاف سقوط کرده است. بعد دیگر مناطق مثل جزایر مجنون، شلمچه و... هم سقوط کرد. کار به جایی رسید که حضرت امام قلعنامه ۵۹۸ را پذیرفتند و آن جمله معروف نوشیدن جام زهر را بر زبان جاری کردند. من در سال‌های میانی جنگ چند بار نغمه‌اش شده‌بودم. بعد که فرمان دادند درگیر مسائل شخصی و کار و... شدم. اما وقتی بعد از پذیرش محله‌نامه دشمن خلف وعده کرد و دوباره به مرزهای جنوب فرما دادند هر کسی می‌تواند به جبهه برود. من خودم را به پایگاه بسیج محلمان رساندم و گفتم می‌خواهم بروم. اما کسی نبود که پاسخگوئی من و افرادی باشد که می‌خواستند سریع به منطقه اعزام شوند.

وسپه شخصی هم نداشتیم که بخوایم خودم بروم. معطل مانده بودم که ناگهان دیدم یکی از بچه محل‌ها که متأسفانه الان نامش را فراموش کرده‌ام، وانتش را برداشته و می‌گوید منطقه دو نفر، منطقه دو نفر... با این وانت قبلاً میوه می‌فروخت. تعجب کردم. پرسیدم منظورت کدام منطقه است؟ گفت منظورم جبهه جنگ است. اگر می‌روی بسپاله.

عجیب بود. درست مثل روزهای اول جنگ، شهید جمع شده‌اند و شنوای حرف‌هایش می‌شوند. مادر شهید می‌گوید ۲۲ سال است از شهیدش بی‌خبر است. اواخر جنگ به جبهه رفت و دیگر برنگشت. در میان اهالی چند نفر از جانبازان و یادگاران دفاع مقدس به چشم می‌خورند. برخی از آنها از بسیجی‌های پرسابقه منطقه هستند و تعدادی از آنها از معتمدان محله‌شان به شمار می‌روند. گویا قرار است یکی از آنها خاطراتی از حضورش در جبهه تعریف کند و به همین منظور تربیون مراسم در اختیارش یادش گرامی باد.

روزنامه جوان | شماره ۵۸۱۹



گزارشی از گلزار شهدای منطقه ابوذر و گفت‌وگو با یک رزمنده اعزام به عملیات مرصاد با وانت میوه فروشی

قرار می‌گیرد.

اما من سراغ یکی از رزمنندگان پیشکسوتی می‌روم که کناری ایستاده و لبخند بر لب دارد. به او نزدیک می‌شوم و نامش را می‌پرسم. خودش را رضا خلیلی معرفی می‌کند. از ایشان می‌خواهم خاطره‌ای از دوران دفاع مقدس تعریف کند. کمی مکث می‌کند و بعد خاطره‌ای از حضور در عملیات مرصاد تعریف می‌کند.

■ منطقه ۲ نفر

اواخر جنگ، شا‌ه‌های بسیاری مطرح می‌شد که باعث دل‌سردی مردم و بچه‌های رزمنده می‌شد. مثلاً می‌گفتند مذاکرات صلح در خفانجام می‌شود و رفتن و رفتن بچه‌های یای کار جنگ زمانی خورد که شبه اولیه سال ۶۷ بود که خبر رسید فاف سقوط کرده است. بعد دیگر مناطق مثل جزایر مجنون، شلمچه و... هم سقوط کرد. کار به جایی رسید که حضرت امام قلعنامه ۵۹۸ را پذیرفتند و آن جمله معروف نوشیدن جام زهر را بر زبان جاری کردند. من در سال‌های میانی جنگ چند بار نغمه‌اش شده‌بودم. بعد که فرمان دادند درگیر مسائل شخصی و کار و... شدم. اما وقتی بعد از پذیرش محله‌نامه دشمن خلف وعده کرد و دوباره به مرزهای جنوب فرما دادند هر کسی می‌تواند به جبهه برود. من خودم را به پایگاه بسیج محلمان رساندم و گفتم می‌خواهم بروم. اما کسی نبود که پاسخگوئی من و افرادی باشد که می‌خواستند سریع به منطقه اعزام شوند.

وسپه شخصی هم نداشتیم که بخوایم خودم بروم. معطل مانده بودم که ناگهان دیدم یکی از بچه محل‌ها که متأسفانه الان نامش را فراموش کرده‌ام، وانتش را برداشته و می‌گوید منطقه دو نفر، منطقه دو نفر... با این وانت قبلاً میوه می‌فروخت. تعجب کردم. پرسیدم منظورت کدام منطقه است؟ گفت منظورم جبهه جنگ است. اگر می‌روی بسپاله.

عجیب بود. درست مثل روزهای اول جنگ، شهید جمع شده‌اند و شنوای حرف‌هایش می‌شوند. مادر شهید می‌گوید ۲۲ سال است از شهیدش بی‌خبر است. اواخر جنگ به جبهه رفت و دیگر برنگشت. در میان اهالی چند نفر از جانبازان و یادگاران دفاع مقدس به چشم می‌خورند. برخی از آنها از بسیجی‌های پرسابقه منطقه هستند و تعدادی از آنها از معتمدان محله‌شان به شمار می‌روند. گویا قرار است یکی از آنها خاطراتی از حضورش در جبهه تعریف کند و به همین منظور تربیون مراسم در اختیارش یادش گرامی باد.

جدول

۵	۶	۹			
	۸	۴	۲		
	۷	۴			
		۳	۴		
	۵	۹			
		۷	۸		
۹	۷				
۴		۹	۸		
		۵	۶		

جدول سودوکو

ارقام ۹تا۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کار روند

جدول کلمات متقاطع

● پاسخ جدول شماره ۵۸۱۸

ب	س	و	ا	د	ل	ا	ی	۷
ا	ا	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	د	۷	ا	و	ا	ب	و	ا
و	ا	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
د	ا	ا	۷	ا	ب	و	ا	س
س	ا	ب	د	ا	و	ا	ب	و
س	ا	ب	د	ا	و	ا	ب	و
۷	ا	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	و	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	و	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	و	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	و	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	و	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	و	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	و	ا	ب	و	ا	ب	و	ا
ا	و	ا	ب	و	ا	ب	و	ا

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن
۲	ب	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ب
۳	د	ت	ب	ب	ا	ت	ب	ب	ا	ت	ب	ب	ا	ت
۴	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز
۵	م	م	ت	م	م	ت	م	م	ت	م	م	ت	م	م
۶	ا	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
۷	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن
۸	م	م	ت	م	م	ت	م	م	ت	م	م	ت	م	م
۹	م	م	ت	م	م	ت	م	م	ت	م	م	ت	م	م
۱۰	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز
۱۱	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن	ا	ن	ن
۱۲	ب	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ب
۱۳	د	ت	ب	ب	ا	ت	ب	ب	ا	ت	ب	ب	ا	ت
۱۴	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز	ب	ز	ز
۱۵	ا	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا

از بالا به پایین

۱- گردش هر سال زمین به دور خورشید- صدویازده ۲- اشاره- نوعی بیماری که بیشتر کودکان به آن مبتلا می‌شوند
۳- درد و رنج- ضروری- پایتخت فیجی- تکرار حرفی
۴- بیماری زردی- رفوزه- همراه ناله- همسر حضرت یعقوب
۵- زبان- در زمان جنگ فرمانده جنگ‌های نامنظم بود- قامت شکسته
۶- همراه ویر- از ابزار تدخین- آراشید
۷- مذهب حاکم بر عربستان- خالق رمان معروف سپید دندان
۸- خودنمایی- نوعی بنزین- راهنما- جنس قوی
۹- شلیل- گران
۱۰- آرزوی دربرند- از ماه‌های میلادی- صدا و آواز
۱۱- شهری در شرق گیلان- خدمت وظیفه می‌کند- گشاد و وسیع
۱۲- قدم- مساوی- مخفف هستم- رفتن به مشاهده مترکه
۱۳- او- بالش میل- پایتخت چک- رها
۱۴- شهری در انگلیس- امپراتور نیمه دیوانه روم
۱۵- جگرخوار بنی امیه- از بازی‌های گروهی کودکانه